



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و هفدهم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش چهارم (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش

ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

بنابراین ناامید نباش و فضای درونت را باز کن تا از جنس فیل که نماد زندگی ست شوی. اگر هم از جنس زندگی نیستی تلاش کن تا به زندگی تبدیل شوی، یعنی ابیات زنده‌کننده مولانا را مدام تکرار کن تا این تبدیل در تو صورت پذیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۲۷

آفتِ ادراکِ آن، قال است و حال

خون به خون شُستن، مُحال است و مُحال

آفت و عامل اصلی بازدارنده برای درک جنس اصلی ما، همین بد و خوب کردن حالمان با سبب‌سازی ذهن است. از آن جا که خون را نمی‌توان با خون شُست بنابراین با هشیاری جسمی و ایجاد درد نمی‌توان دردهای حاصل از من‌ذهنی و همانیدگی را از بین برد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

هله ای دل به سما رو، به چراگاهِ خدا رو

به چراگاهِ ستوران چو یکی چند چَریدی



ای دل من آگاه باش، فضا را باز کن و به آسمان درون صعود کن که آن آسمان چراگاه خداست. تابه حال در چراگاه ذهن که مانند چراگاه حیوانات است چریدی و به دنبال تأیید و توجه مردم و هویت گرفتن از چیزهای این جهانی رفتی.

نکته: با توجه به ابیات مولانا می فهمیم که ماندن در فضای ذهن و به اصطلاح چریدن از آن تا سنین ده دوازده سالگی مجاز است و بعد از آن ایجاد درد خواهد کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۰

خانه برگن، کز عقیق این یمَن

صد هزاران خانه شاید ساختن

خانه من ذهنی را از بیخ و بُن برگن، چراکه زیر این خانه، گنج حضور نهفته است و از عقیق این یمَن یا همان گنجی که در این خانه نهان است، می توانی صدهزار خانه از جنس هشیاری حضور بسازی.

نکته: در واقع من ذهنی و عقل حاصل از آن، روی عقل و خرد زندگی را پوشانده است. زمانی که فکرهای همانیده هجوم می آورند اگر می توانستیم چند دقیقه فکر را متوقف کنیم تا فاصله بین دو فکر پدیدار شود، در این صورت گنج را زیر این فکرهای همانیده پیدا می کردیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۱

گنج زیر خانه است و چاره نیست

از خرابی خانه مندیش و مایست

گنج در زیر همین خانه ذهن است و چاره ای جز ویران کردن خانه نیست. نگران خرابی این خانه نباش، تعلل نکن و دست به کار شو.



نکته: شما نباید بگویید من این پارک ذهنی را ساخته‌ام و از این طریق زندگی‌ام را کنترل می‌کنم، نگران خراب شدن این پارک نباشید، چراکه اگر خراب شود گنج نهفته درون آن پدیدار خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۵۰

پاره‌دوزی می‌کنی اندر دکان

زیر این دگان تو، مدفون دو کان

ای انسان در دکان من ذهنی نشسته‌ای و با جایگزین کردن یک همانیدگی با همانیدگی دیگر گویی مشغول پینه‌دوزی هستی. آگاه باش که زیر این دکان ذهن دو معدن عشق و خرد نهفته است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۷۱

ره آسمان درون است پر عشق را بجنبان

پر عشق چون قوی شد غم نردبان نمائد

راه رسیدن به آسمان فضای گشوده شده از درون انسان می‌گذرد. پس با گشودن فضای درونت پر عشق را به حرکت دریاور، چراکه وقتی با استمرار در فضاگشایی و اجتناب از آوردن چیزهای ذهنی به مرکز، بال و پر عشق قوی شود و هشیاری حضور بالا رود دیگر با سبب‌سازی ذهنی به فکر نردبان نخواهی بود.

نکته: وقتی فضا را باز می‌کنیم و در این کار مداومت می‌ورزیم، دیگر با سبب‌سازی ذهن نگران این نیستیم که چگونه باید از شر همانیدگی‌ها خلاص شویم، چراکه این خود زندگی‌ست که درون ما را می‌شوید و به خود زنده می‌کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۳۶

به گردِ تو چو نگردم، به گردِ خودِ گردم

به گردِ غصّه و اندوه و بختِ بدِ گردم

خداوندا اگر در این لحظه مرکز عدم نیست و به جای فضاگشایی و چرخیدن به دور تو حول محور من ذهنی می‌گردم و براساس مرکز همانیده فکر و عمل می‌کنم، در این صورت قطعاً و بدون شک با سبب‌سازیِ ذهنِ گردِ ایجادِ غم و غصه و بختِ بدِ می‌گردم و اتفاقاتِ بد و ناگوارِ برایم رخ می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

هر که او عاشقِ جسمِ است، ز جانِ محرومِ است

تلخِ آیدِ شکرِ اندرِ دهنِ صفرایی

هر کسی که عاشقِ جسمِ است و آن چیزی را که ذهنش نشان می‌دهد به مرکزش می‌آورد، از جانِ زنده شده به زندگی محروم است و نمی‌تواند به حضورِ زنده شود، چرا که انسان دارای من‌ذهنی که به دردِ عادت کرده مانند شخصی است که صفرایی شده و طعمِ دهانش تلخ است، بنابراین طعمِ شکر و شادی اصیلِ زندگی را درک نمی‌کند و به مزاجش تلخ و ناگوار می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹

ننگرم کس را، و گر هم بنگرم

او بهانه باشد و تو منظرم



\*مَنْظَر: جای نگریستن و نظر انداختن

[خداوندا] من به آن چه ذهن نشان می‌دهد و می‌خواهد آن را به مرکزم بیاورد نگاه نمی‌کنم. اگر هم نگاه کنم، آن چیز بهانه‌ای ست برای این که در برابرش فضا را باز کرده و در فضای گشوده‌شده زندگی را مشاهده کنم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۶۰

تویی فرزندِ جان، کارِ تو عشق است

چرا رفتی تو و هرکاره گشتی؟

\*هرکاره: کسی که هر کاری را براساسِ انگیزه‌های من‌ذهنی‌اش انجام دهد؛ همه‌کاره

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید] ای انسان از آن جا که تو فرزند جان و امتداد زندگی هستی پس مانند خداوند کار تو عشق‌ورزی است یعنی باید مرکزت همیشه عدم باشد و از فضای گشوده‌شده فکر و عمل کنی، پس چرا به من ذهنی رفته و مانند ذهنِ بدون ناظر هرچه ذهن نشان می‌دهد را به مرکزت راه می‌دهی و طبق آن عمل می‌کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۵

گر ز صندوقی به صندوقی رود

او سَمایی نیست، صندوقی بود

\*سَمایی: آسمانی، مجازاً از جنسِ زندگی و حضور



اگر انسان درون صندوق ذهن باشد، آنچه ذهن نشان می‌دهد را به مرکزش آورده و از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر بپرد و به اصطلاح از صندوقی به صندوق دیگر برود پس او اهل آسمان فضای گشوده شده نیست و از جنس صندوقی است که با ذهن ساخته است. [این صندوق می‌تواند از جنس پول، مقام، علم، همانیدگی با بدن و سایر همانیدگی‌ها باشد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۶

فُرَجَةُ صَنْدُوقِ نُونُو مُسْكَرٍ اسْت

دَرَنیَابِدِ كُو بَه صَنْدُوقِ اَنْدَرِ اسْت

\*فُرَجَه: گشایش

\*مُسْكَرٍ: مست‌کننده

اما فاصله بین دو صندوق یا همان فضای گشوده شده بین افکار همانیده فضایی است که هر لحظه از آنجا شرابی نو و مست‌کننده می‌آید. این را کسی که مدام از این فکر به فکر همانیده دیگر می‌رود متوجه نمی‌شود.

نکته: از طریق این ابیات متوجه می‌شویم که می‌توانیم با متوقف ساختن افکار و دیدن فضای بین دو فکر، به صندوق دیگر نرویم و اجازه دهیم تا زندگی از این فضای گشوده شده بالا بیاید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

هَر كِه اَو عَاشِقِ جِسْمِ اسْت، ز جَانِ مَحْرُومِ اسْت

تَلَخِ اَیْدِ شِكَرِ اَنْدَرِ دَهْنِ صَفْرَايِي



هرکسی که عاشق جسم است و آن چیزی را که ذهنش نشان می‌دهد به مرکزش می‌آورد، از جان زنده شده به زندگی محروم است و نمی‌تواند به حضور زنده شود. چراکه انسان دارای من‌ذهنی که به درد عادت کرده مانند شخصی‌ست که صفرایی شده و طعم دهانش تلخ است، بنابراین طعم شکر و شادی اصیل زندگی را درک نمی‌کند و به مزاجش تلخ و ناگوار می‌آید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

ساقی باقی‌ست خوش و عاشقان

خاک سیه بر سر این باقیان

در این جهان فقط خداوند و کسانی که به او زنده شده‌اند خوش و شاد حقیقی هستند. خاک سیاه بر سر بقیه انسان‌هایی که در افسانه من‌ذهنی گیر افتاده و به‌جز درد و بدبختی از زندگی ثمره‌ای نداشته‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۳

قوت اصلی بشر، نور خداست

قوت حیوانی مر او را ناسزا است

غذای اصلی بشر نوری است که از طریق فضای گشوده‌شده و مرکز عدم می‌آید. بنابراین غذای حیوانی که از من‌ذهنی و مرکز همانیده می‌آید به مزاج او سازگار نیست.





مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۲

ز آن جِرایِ روح چون نُقصان شود

جائش از نُقصان آن لرزان شود

\*نُقصان: کمی، کاستی، زیان

چنانچه با آوردن اجسام و همانیدگی‌ها به مرکز، فضای درون بسته شود و روزی ایزدی که در قالب عشق، خرد و عقل فضای گشوده‌شده جاری می‌شود قطع گردد، جان انسان به‌عنوان هشیاری و امتداد خدا دچار لرزش خواهد شد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰

پیش از تو خامانِ دگر، در جوشِ این دیگِ جهان

بس برطپیدند و نشد، درمان نبودِ اَلَا رضا

\*دیگِ جهان: جهان به دیگ تشبیه شده، درون ذهن همانیده

پیش از تو انسان‌های خامِ دیگری بودند که من‌ذهنی داشتند و در دیگِ این جهان با همانیدگی‌های خود بسی جوشیدند ولی به جایی نرسیدند. زیرا درمانی جز تسلیم و رضا برای این طپیدن‌ها و جوشیدن‌ها وجود ندارد.

نکته ۱: چنین انسان‌هایی بالاخره به این نتیجه می‌رسند که باید فضا را باز کنند، راضی بشوند و با علم به این که اتفاق این لحظه را قضا پیش می‌آورد، دست از ستیزه و مقاومت با اتفاق این لحظه بردارند.

نکته ۲: «رضا» بدین معنا نیست که ما خواستار تغییر وضعیت این لحظه نیستیم، بلکه در صددِ تغییر وضعیت با نیروی عشق و فضای گشوده‌شده هستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۴

عشق چو مغز است جهان همچو پوست

عشق چو حلوا و جهان چون تیان

\*تیان: دیگِ سرگشاده بزرگ

عشق که یکی شدن با خدا و خارج شدن از من ذهنی است، همان مقصود اصلی ما در این جهان و مانند مغز است، درحالی که جهان و هرچیزی که ذهن نشان می دهد هیچ اهمیتی نداشته و مانند پوست آن است. به بیانی دیگر عشق شبیه حلوایی است که در دیگِ بزرگِ جهان توسط انسان‌هایی که با خداوند یکی شده‌اند، پخته می شود.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۸ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۳

به هر دیگی که می جوشد، میاور کاسه و منشین

که هر دیگی که می جوشد، درون چیزی دگر دارد

ای انسان، بر سرِ مرکزِ همانیده خودت و مرکزِ همانیده دیگران که مانند دیگی می جوشند تا به عنوان من ذهنی خودشان را بیان کنند، کاسه هشیاریات را نیاور و منشین تا از غذای آن‌ها بخوری. زیرا درون هر مرکز و دیگی که براساس همانیدگی می جوشد، چیز دیگری غیر از غذای اصلی تو که نور خداست، وجود دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مَرَادِي لَا يَحِيدُ

[خداوند می گوید] ای انسان، بدان که هر بامداد، هر لحظه، مشغول کار جدیدی هستیم تا از طریق تو برای چالش این لحظه یک فکر جدید بیافرینیم. هیچ جنبه‌ای از زندگی تو از حیطة نفوذ و اراده من خارج نیست.

نکته ۱: یکی از نشانه‌هایی که ما اصل خود را تجربه کرده و روی خوب خود را دیده‌ایم این است که لحظه به لحظه فکر جدید بیافرینیم و از فکر کهنه لحظه قبل استفاده نکنیم، چراکه هیچ کدام از چالش‌های ما که در این لحظه اتفاق می افتد، از نظر خداوند پنهان نمی ماند و او برای هر چالش از طریق ما یک فکر جدید خلق می کند.

نکته ۲: کار خداوند هر لحظه جدید است و این برعکس کار من ذهنی است که دائماً در کار کهنگی است.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۱

در حدیث آمد که دل همچون پری ست

در بیابانی اسیرِ صَرَصری ست

\*صَرَصَر: بادی سرد و سخت، باد تند

در حدیثی آمده که دل انسان همچون پری در دستان خداوند است و در بیابان جهان اسیر باد سرد و سخت شده است که هر لحظه آن را به سویی می برد. یعنی دل ما مرتب به چیزهای آفل میل می کند و با آن ها همانیده می شود.

حدیث

«انَّ هَذَا الْقَلْبَ كَرِيشَةٍ بِفَلاهِ مِنَ الْأَرْضِ يَقِيمُهَا الرِّيحُ ظَهراً لِيَطْن.»

«این قلب پری را مانند به هامون که باد آن را زیر و زبر کند.»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۲

باد پر را هر طرف راند گزاف

گه چپ و گه راست، با صد اختلاف

بادِ زندگی بر حسب همانیدگی های ما که هر کدام در تضاد و مغایرت با هم هستند، مرکز ما را همچون پرِ سبکی، هر لحظه به چپ و راست و جهات مختلفِ این جهان می کشاند.



نکته ۱: مرکز ما مرتب به وسیله زندگی تغییر می کند و ما با ذهن نمی توانیم این تغییرات را تجسم کرده، جلوی زیر و رو شدن دلمان را بگیریم. تمام این تغییرات انجام می شود تا ما تعظیم در برابر زندگی را یاد بگیریم و بدانیم عقل من ذهنی کار نمی کند.

نکته ۲: ما نباید بابت زیر و رو شدن مرکزمان توسط زندگی ناله و شکایت کنیم، زیرا او گاهی ما را به ذهن می برد و گاهی به حضور می آورد تا بفهمیم که اشکال داریم و همچنین بدانیم که خداوند در این لحظه در کار جدیدی است و ما باید تسلیم شویم و از کار کهنه، یعنی آوردن چیزهای ذهنی به مرکزمان پرهیز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۳

در حدیث دیگر این دل دان چنان

کاب جوشان ز آتش اندر قازغان

\*قازغان: دیگ بزرگ، پاتیل

همچنین در حدیثی دیگر حضرت رسول فرموده است: «مرکز انسان مانند آبی درون دیگ بزرگی است که با حرارت آتش قضای الهی می جوشد.»

نکته ۱: مرکز ما مانند دیگی می جوشد و هر لحظه یک چیزی را مانند کف روی غذا بالا آورده و در ذهن نشانمان می دهد، تا ما آن را از مرکز برداشته و دور بیندازیم. پس ما باید هشیارانه فضا را باز کنیم و اجازه دهیم تا دیگ مرکزمان با عشق بجوشد و لحظه به لحظه حواسمان به خودمان باشد تا کفهای همانندگی و درد را که گاهی ممکن است به صورت یک بی مرادی باشد، با کفگیر هشیاری حضور برداریم و دور بریزیم.



نکته ۲: دل و مرکز ما می‌جوشد تا ما یکتایی یعنی یک‌جوشی، یک‌دیگی، یک‌ذوقی و یک‌غذایی را تجربه کرده و یاد بگیریم که دنبال غذا و ذوق و شادی زندگی در دیگ من‌های ذهنی نباشیم.

حدیث

«لَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَشَدُّ تَقَلُّبًا مِنَ الْقُدُورِ فِي غَلِيَانِهَا.»

«مَثَلِ قَلْبِ مُؤْمِنٍ فِي دَوْرِ كَوْنِي هَائِشِ هَمَانْدِ دِيگِ فِي حَالِ جَوْشِ اسْت.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند

بگرداند مرا آن گس که گردون را بگرداند

اگر [هشیاری و بیداری من ایجاب کند که جسم‌ها را به مرکز نیاورده، برحسب جسم‌ها نبینم و] چرخ وجود من یعنی جهان درون و بیرونم به وسیله عقل من ذهنی نگردد، آن خدایی که تمام کائنات را اداره می‌کند مرا نیز اداره می‌کند. به عبارتی من با فضاگشایی اجازه می‌دهم که خداوند از طریق من فکر و عمل کرده و برکاتش را در جهان پخش نماید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست

ای مسلمان بایدت تسلیمِ جُست

اما مقصود خدا در این لحظه تسلیم توست، یعنی صرف‌نظر از هر دین و باوری که داری، با هر وضعیت و با هر میزان درد و همانیدگی، باید فضا را در اطراف اتفاق این لحظه باز کنی و بدون قید و شرط ذهنی آن را بپذیری تا از جنس



هشیاری اولیه شوی. بنابراین ای مسلمان، باید هر لحظه به تسلیم و عمل فعالانه فضاگشایی، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها دست بزنی.

نکته: برای تسلیم شدن و عدم کردن مرکزمان باید فضا را باز کنیم و با آن چیزی که ذهن نشان می‌دهد اعتراض و ستیزه نداشته باشیم تا نتواند به مرکزمان بیاید. این کار مستلزم جوشیدن هشیاری در دیگ «قضا و کُن فکان» زندگی ست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۸

ای نخود، می جوش اندر ابتلا

تا نه هستی و، نه خود ماند تو را

[کدبانو به نخود و خداوند به ما می‌گوید] ای نخود، ای انسان، چنان در دیگ امتحانات زندگی بجوش [فضاگشایی کن و صبر و شکر داشته باش] که برای تو هیچ حس وجودی در ذهن و من ذهنی‌ای نماند.

نکته ۱: مرکز ما همچون دیگ است و هشیاری ما در این دیگ مانند نخودی در حال جوشیدن و پخته شدن براساس حساب و کتاب آشپز «قضا و کُن فکان» است. زندگی مرتب ما را امتحان می‌کند که آیا مطابق خواست و اقتضای او می‌جوشیم، یا بالا آمده و اعتراض می‌کنیم و می‌گوییم خدایا تو با من دشمنی داری.

نکته ۲: دریافت پیغام زندگی در امتحان این لحظه مستلزم هشیاری تیز و تمرکز روی خود است، ولی اگر حواسمان جمع نباشد زندگی مرتب با کفگیر بر سرمان می‌زند، یعنی بی‌مردمان می‌کند و به آرزوهایمان نمی‌رسیم تا برویم پایین بجوشیم. به عبارتی تبدیل به بی‌نهایت و ابدیت خداوند شویم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

هیچ مگو و کف مکن، سر مگشای دیگ را

نیک بجوش و صبر کن، زآن که همی پزانت

[خداوند خطاب به انسان می گوید] به صورت من ذهنی بلند نشو، هیچ ناله و شکایتی نکن، به اتفاقات واکنش نشان نده، کف هیجان‌ات مختلفی همچون خشم، رنجش و کینه را از خود بروز نده و به صورت‌های مختلف در دیگ را باز نکن و دوباره به ذهن نیا، بلکه با کشیدن درد هشیارانه فضا را باز نگه دار و خوب بجوش، با فضاگشایی همانندگی‌ها و دردهایت را شناسایی کرده و صبر کن تا همگی بیفتند، چون من دارم تو را می‌پزم تا تبدیل به هشیاری بی‌نهایت و ابدیت خودم کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

هست مهمان‌خانه این تن ای جوان

هر صباحی ضیف نو آید دوان

\*ضیف: مهمان

ای انسان، مرکز تو مانند مهمان‌خانه‌ای است که هر لحظه از طرف زندگی مهمانی جدید در قالب یک فکر و یا یک وضعیت، شتابان به آن جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

نکته: هر پیغام زندگی که این لحظه به صورت ذهن در قالب یک رویداد یا وضعیت به ما نشان داده می‌شود، درواقع بیانگر این است که این لحظه یک عیبی در مرکز ما وجود دارد. بنابراین ما باید عیمان را ببینیم و رفع کنیم.





مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

هین، مگو کاین ماند اندر گردنم

که هم اکنون باز پرد در عدم

مبادا با مقاومت و ستیزه کردن در برابر وضعیت این لحظه که ذهن به صورت خوب یا بد نشان می دهد فضا را ببندی و با عقل من ذهنی آن را قضاوت کنی، زیرا در این صورت بدون آن که پیغامش را بگیری رهسپار دیار نیستی می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هرچه آید از جهان غیب و ش

در دلت ضیف است، او را دار خوش

هر فکر یا اتفاقی که این لحظه از جهان غیب، توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می آید، فارغ از این که ذهن آن را با قضاوت خوب و بد کند، مهمانی است از طرف زندگی. بنابراین فضا را در اطراف آن بگشا و با احترام از آن پذیرایی کن تا پیغامش را که در واقع کمک برای شناسایی یک همانیدگی ست بگیری و بدانی چه چیزی را باید در خود تغییر دهی.

نکته ۱: کار فضاگشایی مستلزم راهنمایی قدم به قدم بزرگانی مانند مولاناست، ولی خیلی از مردم این کار را بسیار ساده و آسان می دانند و فکر می کنند با من ذهنی و سبب سازی ذهن می توانند موفق شوند که با این طرز تفکر به احتمال قوی موفق نخواهند شد.

نکته ۲: ما با رفتن به ذهن و سبب سازی ذهنی کردن، قدرت زندگی و خداوند را در این لحظه نادیده گرفته و فکر می کنیم گذشته که چیزی جز توهم و مجاز نیست، بر حقیقت و خداوند در این لحظه پیروز است، اما این نوع فکر کردن اصلاً درست نیست و در واقع از شیطان است.



نکته ۳: هرچند ذهن برایمان دلیل می‌آورد که در گذشته من این چیزها را نمی‌دانستم، بنابراین من حق داشتم که برنجم و آسیب ببینم و اکنون که این آسیب‌ها روی من اثر گذاشته، هیچ چاره‌ای جز مریض شدن ندارم و نمی‌توانم تغییر کنم، در این صورت ما نباید با سبب‌سازی ذهن استدلال کرده و دیگران یا خداوند را مقصر داشتن هشیاری جسمی و دردهایمان بدانیم، چون هیچ‌کدام از این‌ها ربطی به موضوع بیداری ما از خواب ذهن ندارد؛ گرچه که ذهن تمام این دلایل را موجه نشان می‌دهد، اما با توجه به این ابیات اگر ما مسئولیت قبول نکنیم، موفق نشده و از جنس شیطان یا نفس می‌شویم.

نکته ۴: ما باید در این لحظه مسئولیت صد درصد بیداری، تغییر، کار روی خود و کیفیت هشیاری‌مان را صرف‌نظر از گذشته‌ای که داشته‌ایم به‌عهده بگیریم و بگوییم زندگی رحمت اندر رحمت است و مهم نیست در گذشته چه اتفاق افتاده، بلکه این لحظه که اولین لحظه بقیه عمر من است، می‌خواهم فضا را باز کرده، مسئولیت تغییر در این لحظه را به‌عهده بگیرم و کیفیت هشیاری‌ام را زیر نظر داشته باشم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com